

رانندگی در شهر ما هنر است. بعضی وقت‌ها قانون خیابان‌ها می‌شود قانون جنگل؛ باید بخوری تا خورده نشوی. در این شهر بیشتر مردم که پشت رل نشسته‌اند فکر می‌کنند طعمه‌اند و قرار است خورده شوند پس دست پیش می‌گیرند و به هر بی‌اخلاقی متوسل می‌شوند تا حق‌شان را که فکر می‌کنند قرار است زیر پا برود، پس بگیرند.

همین است که می‌گوییم رانندگی در شهر ما هنر است و اگر بخواهی سر به زیر رانندگی کنی و روی مرز خودت حرکت کنی همیشه دیگرانی هستند که نگذارند. نمونه‌هایش هم زیاد است فقط کافی است به رانندگی مردم با دقت بیشتری نگاه کنیم.

آنها که بوق نمی زنند و دستشان را روی بوق فشار نمی دهند و با بوق سلام نمی کنند و با بوق علیک نمی گویند و با بوق اعتراض نمی کنند، خیلی کم هستند.

اگر راننده جلویی راهش بسته باشد و ما پشت او باشیم چون نمی بینیم که راه او بسته است و نمی تواند جلوتر از این برود به نشانه اعتراض بوق های ممتد می زنیم و وقتی که راهنمان باز شد به هر ترتیب خودمان را به او می رسانیم تا چند حرف آبدار نثارش کنیم.

بعضی وقت ها بوق زدن های ممتد را هم چاره کار نمی بینیم و به فکر گوشمالی بهتر می افتیم، پس دائم چراغ می زنیم و بعد سپر ماشین مان را به سپر ماشین جلویی نزدیک می کنیم و اگر بشود چند ضربه هم به او می زنیم تا ماشین جلویی بداند چقدر از دستش ناراحتیم.

در همه این لحظات هم چون حق را به خودمان می دهیم برایمان مهم نیست که راننده جلوبی تا چه اندازه از واکنش ما ناراحت است و احساس ناامنی می کند.

ماجرای چراغ قرمز

اگر در زندگی رنگ قرمز نشانه عشق است این رنگ برای راننده ها به هیچ وجه یادآور عشق و عاطفه نیست. رانندگانی که صبرشان کمتر از بقیه است وقتی پشت چراغ قرمز مجبور به ایست می شوند چون تاب ایستادن پشت قطار ماشین ها را ندارند دستشان را می گذارند روی بوق.

شاید چون فکر می کنند با این کار پلیس ایستاده در آن حوالی تحریک می شود و برای خوشایند رانندگان معترض چراغ را سبز می کند، در این اوضاع اگر راننده ای بد بیاورد و ماشینش درست پشت چراغ قمر خراب شود شکل و شمایل چهار راه دیدنی است.

تقریباً هیچ راننده ای به آن که بدبیری آورده است امان نمی دهد تا ماشینش را به کناری ببرد و راه را باز کند پس دوباره دست ها روی بوق می رود و سرها و دست ها از پنجره ماشین بیرون می آید و حرف های بی ربط از دهان ها بیرون می ریزد.

در همه این لحظات هیچ کدام از راننده ها که با شدت اعتراض می کنند به این فکر نمی کنند که شاید روزی هم نوبت خودشان بشود.

دوباره برمی گردیم به قانونی که می گوید بخور تا خورده نشوی. در همه تقاطع ها چنین وضعی دیده می شود بویژه آن وقت که چراغ زرد می شود و راننده های عجل را دستپاچه می کند. رنگ زرد یعنی بایست و جلوتر نرو چون تا لحظاتی دیگر چراغ قرمز می شود اما در ذهن بیشتر آدم ها زرد یعنی زودتر برو تا جا نمانده ای و پشت چراغ قرمز گیر نیفتاده ای.

برای همین است زمانی که چراغ زرد می شود پاها روی گاز فشرده می شود و ماشین ها مثل شهاب در تقاطع می چپند و چهار راه گره می خورد. حالا در این وضع راننده هایی که با قرمز شدن چراغ در یک سو، چراغ مربوط به آنها سبز شده است و حق حرکت دارند ولی راه را بسته می بینند و نمی توانند به جلو بروند تنها چیزی هستند که راننده های بی اخلاق به آن فکر نمی کنند.

حالت را می گیرم

بعضی از آدم های شهر ما فکر می کنند همه راه ها را خریده اند. راه از نظر آنها مال خودشان است و آنها هستند که همیشه حق تقدم دارند. آنها که روی خطی ماریج رانندگی می کنند و مدام از این خط به آن خط می روند یعنی همان ها که جاهای خالی خیابان را می قاپند تا مبادا به دیگران برسد رانندگی را برای راننده های منضبط سخت می کنند.

آنها همیشه راه را برای خودشان می خواهند پس نه اجازه عبور به کسی می دهند و نه وقتی کسی راه را از آنها گرفت از سر تقصیرش می گذرند. این راننده های بی اخلاق می گویند باید حال آن راننده را که راه را از چنگشان درآورده بگیرند، پس پا را روی گاز می گذارند، خودشان را با شتاب به آن ماشین می رسانند، ماشین شان را به ماشین او نزدیک می کنند و هل من مبارز می طلبند.

مبتدی ! بزن بغل

در شهر ما آموختن رانندگی هم تهدید است هم فرصت. فرصت از این نظر که درآشفته بازار خیابان ها بخوبی می شود آموخت که چطور باید مراقب خودت و ماشینت باشی و تهدید از این لحاظ که کمتر کسی پیدا می شود شرایط حساس یک مهارت آموز رانندگی را درک کند و به او مجال آموزش دیدن بی دغدغه بدهد.

اگر کارآموز رانندگی زن باشد که نسخه اش از همان ابتدا پیچیده است و راننده هایی که خودشان را خوش دست و فرمان می دانند با دیدنش پوزخندی می زنند و برخی هم در صدد آزار او برمی آیند. آزار مثل وقتی که به زنان حرف های ناخوشایند و روحیه شکن می زنند یا وقتی که راه را بر او می بندند تا بفهمد تا چه اندازه مبتدی است یا مثل وقتی که پشت سرش مدام بوق می زنند تا او هول شود و آنها بخندند.

در مورد کارآموزان مرد هم همین طور است. راننده هایی که خودشان را حرفه ای می دانند یادشان رفته که آنها هم روزی همین مرحله را گذرانده اند و در خیابان ها مثل لاک پشت ماشین می رانند.

در شهر ما بیشتر راننده ها اخلاق را گم کرده اند. آنها فکر می کنند اخلاق برای وقتی است که پشت رل نیستند در حالی که پابندی به اصول انسانی، دوست داشتن هموعان، گذشتن از خطاهای مردم و رحم کردن به ضعیف ترها حتی در رانندگی هم لازم است.

مریم خباز - گروه جامعه